أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 دیروز در بحثی كه در جلسه مخدرات قم داشتیم، صحبت از كیفیت تاثیرگذاری جنود رحمان و جنود شیطان بر تفكّر و ذهن و قلب و قوای استعدادی انسان شده بود؛ البتّه مطلب ناتمام بود. خُب إن‌شاءاللَه كه رفقا آن بحث دیروز را پیگیری می‌كنند یا پیگیری كردند و عرض كردیم كه تتمه‌اش را اگر خدا بخواهد امروز در مجلس دوستان در این‌جا مطرح كنیم، با یك نگرش دیگر و با یك نحو جهت‌گیری دیگر.

 به طور كلی همه ادیان الهی و به خصوص دین مقدس اسلام بر اساس حركت انسان به سوی آخرین مرتبه كمالی اوست و این ارزش دین است. دینی كه نتواند انسان را به بالاترین نقطه از مرتبه كمالی برساند این دین، دین ناقصی است، و مسأله برگشتش به مسائل دیگر مسائل كلامی و فلسفی و اشكالاتی كه در آنجا پیدا خواهد شد برمی‌گردد. مثل یك حوزه‌ای كه نتواند طلاب خودش و دانشجویان خودش را به بالاترین مرتبه كه مرتبه اجتهاد است برساند؛ اساتیدش از تدریس در این مرتبه ناتوان باشند؛ كتبی كه در اختیار هست این كتب كافی برای رساندن یك طلبه و یك دانشجو به مرتبه اجتهاد نیست و همین طور مراتب بالاتر علمی در فلسفه و امثال ذلك. یا دانشگاهی كه این دانشگاه نتواند در رشته مشخص طلاب و دانشجویانی كه علاقه‌مند هستند بتواند آنها را به آن مرتبه برساند. خُب تبعاً یك دانشگاه ناقصی خواهد بود، افراد برای اینكه به مرتبه متوقع خودشان برسند نیاز دارند دانشگاهشان را تغییر بدهند، جای دیگر بروند، خارج از كشور بروند در سایر جاهای دیگر كه بتواند از عهده این مسأله بربیاید باید رسیدگی كنند.

 دین هم همین است، این مطلب را بنده در حواشی كه بر رساله اجتهاد و تقلید مرحوم آقا كه اخیراً منتشر شده در آنجا توضیح دادم كه چطور مرجعیت باید بتواند از عهده رساندن به بالاترین مرتبه كمالی یك مقلد بربیاید. حالا مقلّد اگر خودش كاهل بود تقصیر صاحب خانه نیست، آن دیگر به عهده خودش است. ولی آن باید در یك مرتبه‌ای از معرفت باشد، در یك مرتبه‌ای از بصیرت باشد، در یك مرتبه‌ای از توان و استعداد برای ارائه مبانی و ارائه احكام باشد، حكمی را كه صادر می‌كند، مطلبی را كه‌

 بیان می‌كند، مقلد كه می‌خواهد به این مسأله عمل بكند، تمام این احكام باید در راستای رساندن آن به بالاترین مرتبه از كمالات انسانی باشد. خُب كمالات انسانی هم مشخص است كه برگشتش به معرفت توحیدی به نحو اتم و به نحو اكمل است، این وظیفه، وظیفه اوست. البتّه خُب مطالبی در آنجا هست كه در اینجا جای صحبت نیست، به طور اجمال دین یك همچنین خصوصیتی را باید داشته باشد، یك همچنین شرائطی را باید داشته باشد. بنابراین هر راهی كه انسان بخواهد آن راه را برود و آن راه در این مسأله ناتوان باشد آن راه نمی‌تواند یك راه الهی باشد، هر مسیری، هر مبنایی، هر مكتبی، هر مدرسه‌ای، هر جایگاهی، هر شخص مدعی. فرض كنید كه شخص مدعی برای رساندن افراد نیاز به این دارد كه خود او یك همچنین توانی داشته باشد برای اینكه به این نقطه بتواند برسد.

 روی این اصل بالاترین مرتبه از حد كمال، رسیدن به آن حقیقت توحید و تجرد تام است و به دست آوردن سلطان معرفت چنانكه بسیاری از بزرگان از رسیدن به این مقام به این قسم تعبیر كردند. و این قضیه یك مسأله‌ای است كه در وهله اوّل شناخت نسبت به راه را می‌طلبد كه انسان نسبت به راه چه شناختی دارد، چه مسأله‌ای را در نظر می‌گیرد، تا چه حد نسبت به مسیرش اطّلاع دارد. این‌كه بزرگان خیلی تاكید می‌كردند حتی به بنده می‌فرمودند كه: افراد را به این مسیر زیاد دعوت نكنید، بلكه درصدد باشید كه فهم آنها را بالا ببرید به خاطر همین نكته است، كه وقتی انسان نسبت به آن مقصدش، نسبت به آن مآلش، آن فهم كافی و آن بینش و بصیرت كافی را ندارد تبعاً اعمال و رفتار او در آن میزان و مرتبه مطلوب قرار نمی‌گیرد.

 ما در زمان مرحوم آقا این مطلب را من گفتم، حالا یك مرتبه الآن به ذهنم آمد، دیدم كه تذكرش تذكر خوبی است، گرچه شاید دوستان این مطلب را شنیده باشند ما مشاهده می‌كردیم كه افراد در ارتباطشان با ایشان، دارای دیدگاه‌های مختلف هستند، بعضی‌ها می‌آمدند به صرف اینكه فرض كنید این در زمان خُب اساتید ایشان هم بوده، همه بوده، در زمان ائمه هم بوده، یك مسأله، مسأله عادی نیست، علی كل حال افراد مختلف هستند، در دیدگاه‌شان مختلف هستند، در آن میزان فهمشان مختلف هستند و در آن كیفیت برداشتشان مختلف هستند. الآن ممكن است من این مطالب را می‌گویم دوستان برداشت‌های مختلفی داشته باشند از صحبت من، یعنی وقتی كه من یك ساعت صحبت كردم تمام شد از رفقا اگر بخواهم یكی یك كاغذ دستتان بگیرید و در آن پنج دقیقه آخر خلاصه آنچه كه منظور من بود بیان كنید، خُب تبعاً یك اختلاف‌هایی در این كیفیت ممكن است وجود داشته باشد، خُب هر كس برحسب آن اطّلاعاتی كه دارد و آن فهمی كه از مسأله دارد می‌تواند كلام انسان را بر طبق آن پیاده كند، و

 در ذهن و در نفس خودش قرار بدهد و آن نكاتی را كه مورد نظر خود اوست آن را بزرگ كند و آن نكاتی را كه موافق با فكر و نظر او نیست او را تضعیف كند. این‌ها مطالبی است كه خُب هر كسی دارد، همه در عالم خودشان و در فضای خودشان این مسائل را دارند.

 بنده یادم است یك وقت در مجلس مرحوم آقا بودیم ایشان راجع به مطالبی صحبت می‌كردند از جمله راجع به مسأله جنگ و جبهه و امثال ذلك و آن در همان زمان جنگ بین ایران و عراقبود عصر جمعه بود اشاراتی داشتند، كنایاتی داشتند، صحبت‌هایی راجع به این زمینه داشتند می‌كردند. دقیقاً یادم است وقتی مجلس تمام شد دیدم دو سه نفر دارند به بقیه می‌گویند: دیدید آقا دارد حرف ما را می‌زند! درحالی‌كه نظر ایشان صد و هشتاد درجه برخلاف نظر آنها بود. یعنی اگر من در آن مجلس نبودم، خُب نمی‌توانستم قضاوت كنم، ولی من كه خودم در آن مجلس هستم و حضور دارم، من كه دیگر دارم خودم می‌شنوم، من خودم دارم الآن مطلب ایشان را می‌شنوم، از آن گذشته خُب من نسبت به مبانی و مطالب ایشان كه بیش از شما اطّلاع دارم، دیگر پدر من است، در خواب، بیداری، مرض، صحت، بیمارستان، غیر بیمارستان همیشه من پیش ایشان بودم؛ ولی ببینید می‌آید یك شخص یك ساعت یك صحبتی را می‌شنود و بعد نتیجه آن صحبت صد و هشتاد درجه با آنچه را كه او می‌خواهد مطرح كند در تقابل قرار می‌گیرد، خُب این‌ها شاگردان آقا بودند، همین‌ها بودند كه ذكر می‌گرفتند از مرحوم آقا دستور می‌گرفتند و ذكر می‌گرفتند.

 ولی ببینید مسأله ذهن و مسأله فكر چقدر دخالت دارد، یك وقت انسان ذهن خودش را خالی كند از همه اطلاعات و داده‌ها و گذشته‌ها و آنچه را كه در پیشش هست بیاید بیرون، بیاید پیش فرض كنید كه یك ولّی خدا قرار بگیرد ببیند او چه می‌گوید، یك وقتی نه با پیش فرض‌هایی و با یك اطّلاعات از قبل اندوخته شده‌ای، و با یك برداشت‌های ذخیره شده می‌آید در آن مجلس، در آن درگاه، در آن عتبه، قرار می‌گیرد و آن شخص، آن ولّی خدا، آن بزرگ، خُب دیگر به این آسانی نمی‌تواند بیاید همه چیز را عوض كند. اگر بیاید درست یك نقطه مقابل او بخواهد صحبت كند ممكن است اصلًا به طور كلی مسأله یك چیز دیگری بشود، اصلًا ممكن است اصل قضیه را ول كند، بگوید: بابا اصلًا این چی بود، این كی بود این به اصطلاح، نه این مشكل دارد، خُب می‌گفتندها.

 به مرحوم آقا می‌گفتند ایشان اصلًا مشكل دارد، با مسائل مشكل دارد با چی چی مشكل دارد. بعضی از همین شاگردان مرحوم آقا یك جریان اتّفاق افتاد، یك قضیه اتّفاق افتاد، یك مطلب اتّفاق افتاد، آمدند در دانشگاه برعلیه ایشان كاغذ پخش كردند، الآن كاغذهایش هست، بنده ندارم ولی بعضی‌ها

 دارند، البتّه به من نشان دادند البتّه ما هم جزء مقصرین و مجرمین بودیم، البتّه بنده نفر اوّل بودم، نفر دوّم هم پدر مظلوم و بنده خدای ما، كه این‌ها اصلًا مسأله دارند، این‌ها اصلًا مشكل دارند، فكرشان این است، مرامشان ... یك قضیه اتّفاق افتاد، یك امتحان، البتّه بعداً آن بنده خدا پشیمان شد و توبه كرد و نامه توبه نوشت برای مرحوم آقا و گفت: من مثل همان حُر هستم كه آمد در چیز ... و توبه كرد، ولی مرحوم آقا به ایشان فرمودند كه: راه خدا همیشه باز است ولی شما به خاطر این كاری كه كردید دیگر از من استفاده نمی‌توانید بكنید، بروید سراغ كس دیگر، ولی راه خدا باز است، هر كس توبه بكند راهش باز است ولی من دیگر نمی‌توانم به شما خلاصه [استفاده برسانم‌]. همچنین مسائلی هم هست، همچنین قضایایی هم هست، توجه كردید؟ ولی آن بنده خدا توبه كرد و نامه نوشت و بنده هم نامه‌اش را دیدم.

 علی كل حال، خُب ببینید چقدر مسأله فرق می‌كند، در زمان مرحوم آقا ما می‌دیدیم افرادی كه می‌آیند برای دیدن ایشان، خُب حالا یك نفر از یك جا آمده، از شیراز آمده، از تبریز آمده، از خارج آمده، فلان، خُب یك كسی كه می‌خواهد بیاید آقا راببیند مطلب ایشان را بشنود، یك ساعت، یك فرصتی، یك چند كلمه صحبت بگیرد، ببرد. من یادم است وقتی كه ایشان در ارتباط با اساتیدشان وقتی كه در كنار آنها می‌نشستند، تمام وجود ایشان فقط می‌شد چشم و گوش، انگار تمام سر و پا و دست و این‌ها تبدیل به چشم و تبدیل به گوش می‌شد و چنان دقیق می‌شدند، چنان دقیق می‌شدند در چهره آن اساتیدشان، من خودم شاهد بودم كه یك مرتبه می‌دیدم بعداً ایشان یك مطلبی را گفتند و فلان، گفتم: اصلًا نفهمیدیم. [ایشان گفتند:] ا! تو كه نشسته بودی؟ ایشان چه نكته‌هایی را با آن دقت و با آن ظرافت می‌گرفتند و به كار می‌بستند، خُب برای همین شدند آقای فلان دیگر، بی‌جهت كه انسان به جایی نمی‌رسد.

 آن‌وقت این افراد از این امكنه و این‌ها می‌آمدند تمام فكر و ذكر این‌ها این بود كه آن ظرفی كه ایشان در آن گلابی خوردند نمی‌دانم سیب خوردند قبل از مجلس ما مثلًا میوه‌ای می‌دادیم به دوستان به اصطلاح آن زمان، آن چیزی كه ته آن مانده همه‌اش مواظب بودند تا آقا رفت بلند شود برود آن ته گلابی و سیب را بردارد و بخورد. ببینید این همین‌قدر است! این همین‌قدر است! تو چرا نگاه به فكر ایشان نمی‌كنی؟ چرا به زبان ایشان نگاه نمی‌كنی؟ چرا فقط فكر آن ته سیب و گلابی كه در ظرف مانده داری می‌كنی؟ این در همان مرتبه سیب و گلابی مانده، و الآن هم معلوم است همان است، یعنی همان آن همین است، رشد ندارد، ترقی ندارد.

 تو كه الآن بعد از این مدت آمدی و به قول خودت سالی یك بار توفیق پیدا می‌كنی، و صحبت ما

 هم همین است، ببینید صحبت ما هم همین است، تو اگر خانمت یك بیماری داشت و می‌خواستی ماهی یك مرتبه فرض كنید كه به طهران بروی، می‌گفتی: من سالی یك دفعه می‌روم و او را می‌برم یا هر ماه او را می‌بردی! چطور سرِ آمدن به زیارت امام رضا علیه‌السلام و دیدن آقا خداوند قسمت بكند سالی یك بار ما می‌آییم و ایشان را می‌بینیم! قسمت تو هم همین است. یك وقت یك كسی نمی‌تواند از عهده برنمی‌آید، او یك مطلب دیگری است، ولی این این‌جور نبود. حالا كه می‌آیی برمی‌داری این‌طوری می‌آیی، دنبال سیب و گلابی و ته‌مانده ایشان هستی كه برداری یا آن لیوان آبی كه خوردند، ته‌مانده این را به عنوان تبرك بخوری. خیلی خُب عیبی ندارد ثواب هم می‌بری، خدا هم به تو ... ولی چرا از یك دریا فقط به مقدار یك استكان اكتفا می‌كنی؟

 آن كسی كه به تو مجال می‌دهد این را می‌خواهم عرض كنم‌ها راه می‌دهد، درش را باز می‌كند، وجودش را برای آمدن افراد در اختیار تو می‌گذارد برای اینكه در این دریا غوطه بخوری، شنا كنی، به قعرش فرو بروی، به عمقش برسی، به عجایبش پی ببری در دریا عجایبی وجود دارد تو فقط در همان مقدار كنار ساحل ایستاده یك دانه موج می‌زند یك دانه لیوان آب می‌كنی آقا ما گرفتیم! خُب چرا باید یك همچنین مسأله و یك همچنین موقعیتی از دست برود؟ یك همچنین شخصیتی كه آمده كه به بالاتر برساند چرا در مرتبه پایین همین‌طور ما خودمان را نگه داریم؟ این است صحبت بنده. یك دین الهی باید به بالاترین بتواند برساند، بنابراین آن حد بالا را باید به همه افراد ارائه بدهد، مبنا این است، صحبت این است، احكام این است، خصوصیات این است، مبانی این است، برنامه این است، بسیار خُب این گوی و این میدان، هر كسی به قدر خود، به قدر همت خود و به قدر فكر خود و به قدر استعداد خود می‌تواند جلو بیاید، راه بسته نیست.

 بنده مشغول تألیف رساله نوروز بودم كه یك وقت یكی از دوستان آمده بود و خُب از دوستان و رفقای صمیمی و قدیم ما بوده، الآن هم به ما محبت دارد و این‌ها وقتی كه مطّلع شد شروع كرد با ما صحبت كردن كه: فلانی خلاصه بیا از خیر نوشتن این كتاب و قضیه نوروز و این رساله بگذر. الآن این مسأله در میان مردم است، الآن فلان است، همه به آن عادت كردند، تبدیل به یك سنت شده، تو می‌خواهی برخلاف سنتی كه همه دارند عمل می‌كنند قیام كنی، تو اصلًا از اوّل قلمت یك چیزیش می‌شد، در هر مسأله‌ای كه بخواهی وارد بشوی مثل اینكه قرار بر این است كه یكی به نعل و یكی به میخ و خلاصه علی كل حال .... من گفتم: خُب چه‌كار كنم دیگر، جنس ما خراب است از آن اوّل ما خرده شیشه داریم و بعد هم قرار نیست كه كپی و زیراكس بزنیم، بالاخره مسأله به این نیست، بالاخره اگر قرار

 باشد انسان چیز كند، طور دیگری می‌تواند عمل كند؛ بله، دل همه را به دست بیاورد. خُب بنده هم بلد هستم و می‌توانم، فرمولش هم بلد هستم و بهتر از بقیه هم بلد هستم، یك قسمی، یك طوری، همین نوروز را همچنین عیدش كنم و عید كنم كه از عید غدیر هم بالاتر كنم! بلد هستم، اما به چه بهایی؟! به چه بهایی؟!

 اتّفاقاً این را هم حالا خدمتتان عرض بكنم من چند روز پیش بود به یك نوشته‌ای برخورد كردم كه یكی از افراد كه از منصوبین مرحوم آیةاللَه خمینی بود، در نوشته‌هایی كه نوشته بود، راجع به مسائل گذشته بود، یك قضیه جالبی نقل كرد برای من جالب بود. البتّه بنده می‌دانستم به توسطی كه ایشان نوروز را به عنوان عید قبول نداشتند، این را بنده از یك‌جا می‌دانستم، ولی خُب دنبال مدرك و سند و این‌ها می‌گشتم. ایشان می‌گفت كه ما در یكی از همین روز نمی‌دانم چندم فروردین و این‌ها بود كه افراد به مناسبت نوروز تبریك فرستاده بودند برای ایشان و همین‌طور به مناسبت دوازده فروردین كه همان روز جمهوری اسلامی و این‌ها بود، تبریك و این‌ها فرستاده بودند و ما یك متنی را تهیه كردیم كه ببریم پیش ایشان و اگر ایشان این متن را امضا می‌كنند پخش كنیم و منتشر كنیم. وقتی برای ایشان داشتیم می‌خواندیم رسیدیم به اینجا كه دوستان كه از همه احبه و اعزه كه به مناسبت روز عید نوروز و یوم‌اللَه دوازده فروردین تبریك فرستاده بودند ما تشكر می‌كنیم، ایشان فرمودند: عید را حذف كنید! لفظ عید را حذف كنید. و این از مطالبی است كه خُب خیلی اتّفاقاً برایم جالب بود و به آن دوستم گفتم: خُب اگر این را زودتر به من می‌گفتید من این را در همین چیز می‌آوردم به عنوان اینكه ایشان هم این عید را به عنوان عید قبول نداشتند و خب حق هم همین است و صحیح هم همین است. توجه می‌فرمایید؟

 خُب من می‌توانم این كار را انجام بدهم ولی بالاخره این دو روز می‌گذرد، فردا چه می‌شود؟ این دو روزمان می‌گذرد، دل این را به دست می‌آوریم، دل آن را به دست می‌آوریم، دل این را به دست می‌آوریم به به و چه چه‌ها هست، خُب عیبی ندارد باشد، خُب بالاخره فردا، پس فردا یك خبری، همیشه كه این‌طور نمی‌ماند، حساب فردا چه می‌شود؟ این‌ها چیزهایی است كه یك خرده انسان به فكر می‌افتد، یك خرده مطالب انسان را در نگرانی قرار می‌دهد، كه ما نسبت به اعتقادات مردم چه مسئولیتی داریم؟ آیا مسئولیتمان این است كه به هر كیفیت بگذرد، این است مسئولیت ما؟ خُب برای چه پیغمبر صلی اللَه علیه وآله آمد؟ خُب نمی‌آمد، پیغمبر صلی اللَه علیه وآله از وقتی آمد شروع كرد مبارزه با همین اعتقادات تا وقتی كه از دنیا رفت، آخرش هم همین جریان غدیر بود برخلاف رضایت همه مردم. آمد أمیرالمؤمنین علیه‌السلام را انتخاب كرد به خلافت و اطاعت بعد از خودش و بعد هم خداحافظ و آن بلا

 را سر دخترش آوردند و نمی‌دانم نوه‌هایش و چه و ذراری‌اش را فلان و تا همین‌طور كشیده شد تا همان‌جایی كه باید كشیده شود، و الآن هم هنوز ادامه دارد! الآن هم هنوز ادامه دارد!

 یك مرجع، مرجعی نیست كه بلند شود بیاید بگوید كه ... یا یك مجتهد بلند شود كار مردم را راحت كند. بله! ما در بعضی از موارد داریم كه باید سهل گرفت، باید آسان گرفت مسائل ظاهری و عادی و نمی‌دانم مسائل اموری كه چیز است، ولی خُب خیلی مسائل آنچه را كه حق است باید گفت. ایشان به من گفت كه: شما الآن این همه تألیفات دارید، این هم چی داری، الآن نمی‌دانم در اینجا دنیا فلان معروفیت و فلان و ... این نوروزی كه داری می‌نویسی می‌آید و آن موقعیت شما را از آن‌كه هست خارج می‌كند. چون با دیدگاه‌های مردم، با سیره مردم، با روش مردم، با آن سنت مردم این قضیه در تعارض است و به جایی برنمی‌خورد!

 گفتم: عزیزمن! اشتباه شما همین است. من تا به حال به خاطر مردم دست به قلم نبردم كه امروز به خاطر مردم این قلم را كنار بگذارم. من آنچه را كه در ذهنم بود مطالب و مبانیی است كه از ارتباط با بزرگان و اولیاء خدا و عرفا در من قرار گرفته است، و از بین نخواهد رفت. این مرتبه و این موقعیت طبق مسئولیتی كه پدرم بر عهده من گذاشت و طبق وظیفه‌ای كه امام زمان علیه‌السلام من بر من قرار داده و طبق تكلیفی كه خدای متعال بر عهده فردی كه چیزی را می‌داند، قرار داده و حتّی تهدید كرده بر اینكه اگر افشا نكنی و انتشار ندهی مورد مسئولیت و مورد عقاب و خطاب قرار خواهی گرفت؛ بنده وظیفه دارم آنچه را كه می‌دانم در راستای این قضیه به افراد بگویم، هر كسی می‌خواهد گوش بدهد و هر كسی نمی‌خواهد ندهد. بنده متعهد دین مردم نیستم، دین مردم ولّی‌اش كس دیگری است، یك نفر است و تمام؛ و او هم امام زمان علیه السلام و حضرت بقیةاللَه است، نه بنده و نه امثال بنده، مطلقا.

 آنچه را كه ما وظیفه داریم این است كه بیاییم آن چیزی را كه می‌فهمیم و حق تشخیص می‌دهیم، آن را بیاییم برای مردم بیان كنیم، هر كسی می‌خواهد بسم‌اللَه، هر كسی هم نمی‌خواهد نخواهد. اصلًا به‌جای یك شب عید نوروز سیصدو شصت وپنج روز عید بگیرد، كی گفته؟ دلمان می‌خواهد سیصدوشصت روز عید بگیریم. باشد بگیرید، ولی خُب بعدش چی؟ بالاخره این عیدها یك روز تمام می‌شود یا نه؟ یا این عیدها روز قیامت هم باشد بالاخره تمام می‌شود دیگر، قیامت هم اگر بخواهد یك روز تمام می‌شود این عید تبدیل به عزا می‌شود. حالا دائما ما بگوییم: خدا عمر فلانی را به بلندای آفتاب بلند كند، خدا عمر را تا روز قیامت بدهد! نه آقاجان! هر كسی یك پرونده‌ای دارد، سر ثانیه، سر ثانیه [عمر افراد را تمام می‌كند].

 خدا رحمت كند مرحوم حاج هادی ابهری از دوستان مرحوم آقا و این‌ها بود، قبرش در قم است. خیلی اهل حال بود، اهل حال و اهل كشف و این‌ها بود، ما آن زمان كوچك بودیم می‌رفتیم پیش او می‌نشستیم خلاصه اصرار می‌كردیم و او هم از این چیزهایی كه دارد و فلان و ... سیزده چهارده سالمان بود خلاصه برایمان می‌گفت و این‌ها. حال خوبی داشت، حال خوبی داشت، مخصوصاً آخر عمر كه حالاتش یك تغییر و تحول بنیادین كرده بود، بله، خدا رحمتش كند. ایشان یك وقت به ما می‌گفت كه: من در فكر بودم این‌هایی كه فوت می‌كنند چرا بعضی‌ها چشمشان باز است فوت كردند، چرا بعضی‌ها بسته است؟ من در این فكر بودم. یك روز گفتم كه این را از خود عزرائیل سؤال كنم، از خود جناب عزرائیل این چه قضیه‌ای است كه خلاصه بعضی‌ها ... می‌گویم ایشان حالاتی داشت می‌گفت: به من جواب داد می‌دانی چرا؟ می‌گفت: من وقتی سراغ قبض روح یك كسی می‌روم در همان حالی كه هست می‌گیرم، مهلت نمی‌دهم چشمش را ببندد و اگر چشمش بسته است مهلت نمی‌دهم چشمش را باز كند، لذا تو می‌بینی بعضی‌ها چشمشان بسته است و بعضی‌ها چشمشان باز است! قضیه این است.

 من، بالاتر از من، هر كسی می‌خواهد باشد برای این لحظه دستمان می‌لرزد؛ ما آدمی نیستیم كه در مقابل ... تمام دنیا را جمع بكنیم، تمام دستگاه‌ها را بیاوریم، تمام پزشكان و متخصصان را دور خودمان جمع كنیم كه بتوانیم یك ثانیه، از آن موعد مقرر بخواهد تأخیر در مرگ اندازد، نمی‌تواند.

 والده ما دو سال پیش به رحمت خدا رفت. بنده در همان بیمارستان بودم و قضایایی كه پیش آمد و نشسته بودیم با دوستان و رفقا، دیگر قرار شد كه بروند و عمل كنند ایشان ناراحتی آئورت پیدا كرده بود و حدود سیزده سانت پارگی آئورت و قرار بود عمل كنند. همین كه داشتند می‌بردند بالا، یك مرتبه من احساس كردم كه این عمل باید انجام بشود و نتیجه‌اش هم این خواهد شد فردا هم ایشان را به مشهد منتقل خواهیم كرد. ولی گفتم كه خُب حالا كه این‌طور است، قرار بر این است كه این كار باید بشود نمی‌توانم بگویم نكنید، جلوی تقدیر را نمی‌توانم بگیرم، جلوی مشیت خدا را نمی‌توانم بگیرم، این قضیه باید انجام بشود، و مآلش هم مشخص است و خلاصه دیگر با افرادی كه آنجا بودند یك جوری به یك قسمی فرض كنید كه به یك تعبیری با یك چیزی، خلاصه صحبت می‌كردیم كه آماده باشید كه معلوم نیست حالا دعا كنید، خدا هر چه صلاح است و این‌ها پیش بیاورد، كه آن همشیره‌ها به من می‌گفتند: مثل اینكه از صحبت‌هایت [معلوم است كه مادرمان فوت می‌كند] می‌گفتم: علی كل حال، ما باید تسلیم رضای خدا باشیم، نمی‌دانیم چه خواهد شد و این‌ها؛ توجه می‌كنید؟!

 درحالی‌كه آن بندگان خدا تمام زحماتشان را كشیدند، بهترین افراد، بهترین موقعیت، ولی قرار بر این است كه این مسأله ختم بشود، در این شكی نیست و انجام می‌شود، ما باید وظیفه‌مان را انجام بدهیم. و من گفتم كه من این كتاب را باید بنویسم، اتّفاقاً مرحوم آقا تا آخر عمرشان آرزو داشتند كه این كتاب را بنویسند و نتوانستند و از دنیا رفتند. و من برای هیچ تألیفی به اندازه تألیف این كتاب خوشحال نشدم. با اینكه یك كتابی است خُب خیلی برخلافِ روند و جریان و مسائل و اموری كه هست؛ امّا آنچه را كه در پس پرده می‌دانم این است: ما باید آن بالاترین حد و مرتبه‌ای كه رسول خدا صلی اللَه علیه وآله برای این امّت خواسته و امامزمان علیه‌السلام برای مردم می‌خواهد آن مرتبه را باید به مردم ارائه بدهیم.

 بله! می‌توانیم مراتب پایین را بیاییم ارائه بدهیم، نه آقا اشكال ندارد سیزده روز، بیست و سه روز اصلًا می‌گیریم مسأله‌ای نیست، صله رحم است، فامیل است، دیدن است، مشكلی نیست، دیدن است می‌روید همدیگر را می‌بینید، چه كار می‌كنید، به همدیگر عیدی می‌دهید، باعث تحبیب قلوب می‌شود اصلًا، باعث محبت می‌شود خُب این‌ها چیزهایی است كه همه می‌گوییم و چه اشكال دارد در اسلام كه تاكید شده!! خُب آقاجان چرا این تحبیب قلوب را در یك دهه غدیر نگذاریم؟ چرا در یك پنج روز عید فطر نگذاریم؟ چرا در یك پنج روز برای امامزمان علیه‌السلام نگذاریم؟ چرا؟ چرا ذهن‌های مردم را به اسم امامزمان علیه‌السلام نباید آشنا كنیم؟ چرا بچه‌های ما اسامی دوازده امام را هنوز نمی‌دانند؟ سیزده تا داریم، چهارده تا داریم، چهل تا داریم! نمی‌دانم چرا باید این‌طور باشد، چرا باید اطّلاع آنها بر نوروز و سیزده به در و چهارشنبه سوری و این كوفت و زهرمارها، برای این‌ها بیشتر از جریان غدیر و جریان عید فطر و جریان عید قربان و مراسم اصیل اسلامی باشد؟ چرا؟ چون ما در آن سطح فكر و بصیرت از دیدگاه و منظر تشیع قرار نداریم، نداریم و نمی‌توانیم بگوییم.

 امّا اگر آن كسی كه آن دیدگاه را دارد و می‌داند كه توجه به این مراسم در قبال توجه به توحید و توجه به ولایت و توجه به آن اصل هست همان‌طوری كه در این كتاب بنده تا حدودی توضیح دادم اگر بداند دیگر اصلًا فكر نمی‌كند، من اصلًا نمی‌دانم وقتی شب تحویل می‌شود فردا می‌پرسم كه چی؟ كی بود؟ چی بود؟ می‌گویند: تو ندیدی دیشب چی چی بود؟ گفتم من اصلّا نمی‌دانم امروز اوّل سال است، آخر سال است، اوّل یا دوّم سال است.

 این‌كه بروم در آن فضا یعنی به همین مقدار دور شدم، به همین مقدار فاصله گرفتم، به همین مقدار از آن مبدا، از آن جایی كه باید تمام ذهنم را متوجه آن كنم، از آن جایی كه باید تمام فكرم را متوجه كنم، از آن صاحب ولایتی كه باید تمام وجود خودم را متوجه كنم، می‌آیم از او فاصله می‌گیرم،

 به هفت سین و سمنو و ماهی و سوسك و سیخ و سه پایه و نمی‌دانم این چیزها می‌آیم سر خودم را گرم می‌كنم و نمی‌دانم تحویل و فلان و این چیزها، این چه می‌شود قضیه؟ این فاصله‌ای كه در اینجا می‌افتد، می‌آید حجاب واقع می‌شود، دیگر نمی‌گذارد از آن طرف بیاید، از آن طرف دیگر نمی‌گذارد این مسأله در این‌جا رشد پیدا كند. بنابراین وظیفه اولیاء الهی به شما بگویم در این مدت این بود و همیشه همین‌طور هست: كه آخرین مرتبه را همیشه ارائه بدهند، جامعه اسلامی جامعه‌ای است كه آخرین مرتبه را نشان بدهد. حالا یكی می‌خواهد برود یكی می‌خواهد نرود، یكی می‌گوید: آقا من نصف راه را می‌توانم بروم؛ خودش می‌داند.

 یك قضیه جالبی الآن به نظرم آمد، در زمان مرحوم آقا چند تا از دوستانشان با هم یك قراردادی، شركتی چیزی درست كرده بودند، بعد این شركتشان ورشكست شد. پولی گرفته بودند از افراد و فلان و این حرف‌ها، ولی خُب ورشكست شد. و به حسب ظاهر، آنچه كه ظاهر اسلام هست و دستور اسلام هست این است كه آن منزل مسكونی، آن منزل نباید از دست برود، باید بماند، خارج از مستثنیات برای ادای دین هست، وسیله و مركبی كه سوار می‌شوند همین‌طور هست، و حالا خادم، خادمه‌ای كه در منزل هم چیز می‌كند او هم همین‌طور، از جزو مستثنیات است و آنها نمی‌شود، خُب این حكم ظاهر است. یكی از همین افراد رفت پیش مرحوم آقا اتفاقاً یك چیز نسبی هم با ایشان هم داشت، بله، ارتباط نسبی داشت گفت: آقا ببینید قضیه ما این است و فلان است و ما الآن ورشكست شدیم و الآن یك مقداری دین بر ذمه‌مان است و من غیر از همین منزل و ماشین چیز دیگری ندارم. ببینید این اولیاء خدا اصلًا به چه چیزهایی فكر می‌كنند حالا اگر من بودم چه می‌كردم؟ می‌گفتم: نه آقا! شما كه پول نداری و منزل و مركب هم جزو مستثنیات است، خُب پس بنابراین چیزی بر ذمه شما نیست برو پی كارت، دیگر حالا هر چی بود و بود ولش كن. خُب این حكم، حكم ظاهر است، هر چه هم بگویند همین است، به هر كدام از این دفاتر هم مراجعه بكنند همین را می‌گویند، می‌گویند كه آقا مسأله اختلافی نیست.

 ولی، وّلی خدا یك مسئولیت دیگری دارد، وّلی خدا یك وظیفه دیگری دارد، او هم می‌داند حكم شرعی همین است، او هم می‌داند به حسب ظاهر حكم همین است، ولی در این‌جا این فرد آمده سراغ او نه یك شخصی كه دارد در خیابان راه می‌رود، این شخصی كه مدعی شاگردی است، این یك شخصی است كه مدعی است می‌گوید كه: آقای فلانی! شما به من باید گارانتی بدهی، من بلند شدم از خارج آمدم، از آمریكا آمدم در اینجا خودم را در دامان تو قرار دادم. این می‌گوید: من به تو گارانتی می‌دهم ولی به شرط اینكه تو هم یك قدم جلو بگذاری.

 این می‌داند حكم شرعی ظاهری چیست، این می‌داند در جاهای دیگر چه می‌گویند، این می‌داند برای اینكه منزل و این‌ها استثناست، می‌گوید: فلانی! یك چیزی به تو بگویم، می‌خواهی به ظاهر دین به تو حكم كنم یا می‌خواهی به واقع؟ ظاهر دین این است كه منزل و مركب جزو مستثنیات است و این در تحت ملكیت مدیون باید بماند و می‌تواند كه برای خودش نگه دارد؛ ولی اگر درویشی! اگر درویشی برو خانه‌ات را بفروش بده به همه آن دائن‌ها و آنهایی كه به آنها بدهكار هستی. البتّه ظاهرا درویش نبود تا آنجا كه بنده اطّلاع دارم، این هم به همان ظاهر قرار شد اكتفا كند! توجه كردید؟ اگر درویشی برو بفروش، این را كی می‌گوید؟ این را یك آدم پای منقلی و فلان و از این تو خانقاه نمی‌گوید، یك عالم دینی می‌گوید كه خودش اعلم علمای نجف بود این حرف را دارد می‌زند. تمام احكام دین همه در مشتش بود، و تا آخر عمرش برخلاف چیز صحبت نكرد و همه افراد به علمیت او و به میزان او اعتراف داشتند حتی مخالفین و دشمنانش، این حرف را این دارد می‌زند، پس می‌گوید: من را تو به عنوان یك مجتهد عادی به حساب نیاور، من را به عنوان یك عارفی كه برای تو بالاترین را می‌خواهد به حساب بیاور، این‌طور با من صحبت كن و خودت را به این نحو در اختیارش قرار بده.

 و اگرنه! اگر می‌خواست جایی برود همه دفاتر هستند اوه سیصد تا ریخته در قم، كربلا، مشهد، شیراز، همه جا چیز است، حضرت فلان و فلان، خُب آنها چه می‌گویند؟ نه آقا این منزل استثناست و ماشین هم استثناست. امّا تو آنجا نرفتی اینجا آمدی، حالا كه اینجا آمدی نكته اینجاست، من هم باید به تو همانی را بگویم كه تو به خاطر آن آمدی! می‌خواهی عمل بكن حالا می‌خواهی نكن، ظاهر دین را به تو گفتم باطنش و حقیقتش هم به تو گفتم، انتخاب با خودت است، انتخاب با خودت است.

 البتّه خُب حالا تقدیر بر چه بوده مسأله بر ...، اولیاء خدا این هستند. برای جامعه بالاترین را در نظر می‌گیرند، حالا جامعه به هر مقداری كه در توانش است، در سعه‌اش است، در استعدادش است، در اقتضایش است، به همان مقدار. لذا كتابی كه نوشته می‌شود، مطلبی كه گفته می‌شود، خُب ما هم وظیفه داریم همان مطالب بزرگان را بگوییم دیگر، از خودمان چیزی اضافه نكنیم إن‌شاءاللَه، إن‌شاءاللَه امانت را خودمان انجام نمی‌دهیم ولی حداقل این عرضه را داشته باشیم كه این امانت را در انتقال مطالب، این را به اصطلاح انجام بدهیم.

 روی این جهت آنچه را كه ما خدمت رفقا عرض می‌كنیم و یا اینكه اگر شنیده می‌شود در بعضی از پاسخ‌ها به نحو دیگری پاسخ داده می‌شود به خاطر همین قضیه است كه در ارتباط با افراد، آنچه را كه وظیفه هست، آن است كه آنچه را كه از بزرگان شنیده شده و در تجربه حسی و عملی با آنها و در

 صحبت با آنها این مسأله مورد توجه قرار گرفته است آن مطلب به همان كیفیت ارائه بشود و حال اگر شخص فرض بكنید كه حكم ظاهر می‌خواهد، بسم‌اللَه حكم ظاهر هم هست همین، اگر بالاتر از حكم ظاهر، آن هم این است. و حیف است كه انسان این دو روز دنیا را و این عمری را كه خدا داده در همان حیطه و افقی بگذراند كه سایر افراد در ارتباطات خودشان، در كیفیت نماز و روزه خودشان، در كیفیت معاملات خودشان، در كیفیت تجارت خودشان، در كیفیت ارتباطات خانوادگی این‌ها، به آن كیفیت می‌گذراند. توجه كردید؟!

 بنابراین اگر شخصی واقعاً خودش را تسلیم كند، تسلیم آنچه را كه خدا می‌خواهد، واقعاً ها، یعنی واقعاً انسان توبه كند و خودش را بسپارد، بدون پیش فرض خودش را بسپرد به آنچه را كه واقعاً خدا برای او در نظر گرفته است، آن مسائلی كه برای او پیش می‌آید همه در راستای ترقی او قرار می‌گیرد. و مطالبی و مسائلی كه باید برطرف بشود، موانعی كه باید برطرف بشود؛ یك نفر هست صحبت او برای این ضرر دارد می‌گوید: بلند شوم به او یك تلفن بزنم، تا می‌خواهد تلفن بزند، صدای زنگ خانه درمی‌آید و یك مهمان می‌آید و تلفن نمی‌زند. چه كسی این كار را كرده كه این مانع پیش آمده؟ یا این‌كه یك نفر كه برای او مفید است یك‌دفعه به دلش می‌آید یك خبری از فلانی بگیریم، یك صحبتی با فلانی بكنیم و فلان، چه كسی در سر این می‌اندازد؟ از آن‌جایی كه بایست، این برنامه‌ریزی شده و از آنجایی كه این قضیه روشن شده، در فكر این می‌اندازد با او تماس بگیرد. این تماس برای او مفید است، آن عدم تماس، آن تماس برای او مضر است، جلوی آن گرفته می‌شود، جلوی این باز می‌شود. در این تصمیم‌گیری فلان تصمیم‌گیری باید بشود؛ چه كسی در ذهن می‌اندازد؟ جنود رحمان و لشكر خدا، لشكر ملائكه، این‌ها می‌آیند آن كسی كه برایش خوب است را می‌گویند برو این كار را بكن، در این دو راهی به این سمت برو.

 امّا اگر انسان قرار باشد با پیش‌فرض باشد، بخواهد راه خودش را برود، بخواهد مسأله خودش را داشته باشد، بخواهد فرض بكنید كه مسیر خودش را داشته باشد، آن طرف ورودش كم می‌شود از این طرف زیاد می‌شود، یك‌دفعه یك كسی كه برای او مضر است به ذهنش می‌آید با او تماس بگیرد. یك‌دفعه یك كسی كه برای او مضر است می‌گوید بروم یك سری به فلانی بزنم و یك نیم‌ساعت خانه‌اش بروم و ببینم كه چه مطلبی است؟ یك‌دفعه یك جایی كه برای او ضرر دارد، با او تماس می‌گیرند كارت دعوت می‌فرستند، كارت عروسی می‌فرستند، كارت جشن می‌فرستند یا فرض كنید كه فلانی باید بیای‌ها، حتماً هم باید شركت كنی، اصلا اگر نیایی ازتو دلخور می‌شویم، اصلًا اگر نیایی‌

 دیگر باهات حرف نمی‌زنیم! ولی می‌رود در آنجا می‌بیند موسیقی است، در آنجا آلات حرام است، در آنجا فعل حرام دارد انجام می‌گیرد.

 ببینید! آن شرائط آماده می‌شود، این شرائط را چه كسی آماده می‌كند؟ جنود شیطان، آنها آماده می‌كنند. از این طرف جنود رحمان، از این طرف می‌شود جنود شیطان. به هر مقدار كه دل بدی راه به این طرف باز می‌شود، به هر مقدار كه به این طرف دل بدهی راه از این طرف باز می‌شود و از این طرف بسته می‌شود. این مسأله دائماً هست، دائماً این قضیه هست.

 لذا بزرگان تأكید داشتند نسبت به مراقبه‌ای كه باید سلاك آن مراقبه را داشته باشند این مطلب را در نظر بگیرند. نگویند الآن كه این شخص تلفن كرده حتما خواستِ خدا بوده‌ها! یك وقت ممكن است یك امتحانی در این وسط هست، نگویند حالا كه قرار بر این است كه من با این صحبت نكنم پس چرا یك‌دفعه فرض كنید كه در فلان مجلس شركت كردم اتفاقاً بغل هم درآمدیم. خُب بغل هم درآمدید كه بغل هم درآمدید. پس شیطان كارش چیست؟

 كار شیطان همین است. بلند شود بیاید و به این وسیله در این وسوسه‌هایی كه می‌كند از آن استحكام و از آن استقامت و از آن فكر اولیه‌ای كه این شخص دارد برای این، این را سست كند. با این بهانه‌ها كه اگر خواست خدا نبود پس این الآن بغل من نمی‌آمد بنشیند، اگر خواست خدا نبود پس این در این مجلس نمی‌آمد بنشیند، اگر خواست خدا نبود این الآن به من تلفن نمی‌زد، اگر خواست خدا نبود این من را دعوت نمی‌كرد، من كه از این جدا شدم، پس چرا دوباره من را دعوت می‌كند، من كه از این فاصله گرفتم پس چرا الآن كه در این مسجد رفتم این هم آمده، پس این معلوم است خواست است! این‌ها هیچ خواست خدا نیست. تمام این‌ها خواست شیطان است! خواست خدا همانی است كه در فكرت هست، آن خواست خداست. خواست خدا همانی است كه روی آن ایستادی.

 اوّل درست باید معنا را انسان منقح كند و بعد وقتی كه روی آن ایستاد دیگر بایستد، بخواهد بجنبد و بلرزد و كوتاه بیاید شیطان و جنود شیطان فضا را مناسب می‌بینند برای نفوذ، می‌گویند: به به! این دلش دلی نیست كه ایستاده. حمله! حمله چی؟ او تلفن می‌زند، آن كارت دعوت می‌فرستد، آن اصرار می‌كند، آن قربانت شوم، آن ماچ می‌كند، هر كسی خلاصه در این زمینه، این‌ها به اطوار مختلف می‌آید، یك مرتبه بعد از یك مدت می‌بیند علاقه‌اش نسبت به اینجا بیشتر شده تا اینجا، ای داد بیداد! ای داد بیداد! نسبت به اینجا دارد كم‌كم سرد می‌شود، نسبت به این فضا كم‌كم دارد موضع می‌گیرد. این‌كه تا حالا دفاع می‌كرد حالا می‌بیند دارد موضع می‌گیرد، چه قضیه‌ای اتّفاق افتاده؟ چه قضیه‌ای اتّفاق افتاده؟

 تو كه تا دیروز دفاع می‌كردی، تو كه تا دیروز این همه چه می‌كردی، قضیه كه سر جایش است، در اینجا مطلبی پیش نیامده، مسأله‌ای تغییر نكرده، پس هر چه هست اینجا دارد یك چیزهایی عوض می‌شود.

 پس به هوش باشیم و مواظب باشیم و دائما خود را در محك قرار بدهیم و دائما خود را در امتحان ببینیم، و دائما تجربه كنیم و از تجربه برای مرتبه بالاتر بهره بگیریم. این همان مراقبه‌ای است كه بزرگان نسبت به آن دستور می‌دادند.

 خُب به تناسب ماه شعبان و ماه رمضان هم كه در پیش داریم و تبعاً زمینه و بستر برای این مسأله بسیار آماده‌تر است. و اگر انسان فرض كنید كه در موارد دیگر بایست یك مقدار بیشتر با خودش ور برود، بیشتر اعمال رویه كند، یعنی اعمال قدرت كند (قدرت نفسانی) برای اینكه جلوی یك مسأله‌ای قرار بگیرد و از یك جریانی عبور كند. امّا در این ماه رجب و شعبان و به خصوص ماه رمضان، خدا وسیله‌اش را بهتر آماده كرده است كأنه جاده یك خرده همچین سرازیر هم هست، یعنی نه تنها چیز است یعنی آن را هُل هم بدهید، ماشین یواش یواش نیازی به گاز دادن و هی دنده عوض كردن و این‌ها ندارد، یعنی خود طبع قضیه انسان را [جلو می‌برد]. لذا انسان باید استفاده كند و از این موقعیت برای زمان‌های دیگر و برای ماه‌های دیگر بتواند بهره بگیرد.

 خلاصه آن موقعیت وجودی خودش را، آن میزانی كه در آن میزان قرار گرفته، آن میزان را تقویت كند و بر حجمش بیفزاید تا اینكه بتواند به وسیله این، از مطالب و مسائلی كه در باقی ایام و باقی ازمنه در جریان هست عبور كند به فضل و به رحمت الهی. خُب پس یك چند سؤال هم راجع به این‌ها پاسخ بدهیم كه یك وقت حمل بر بی‌توجهی نشود.

 بله! خیلی برای بنده جالب است كه چندی پیش بود وقتی صحبت راجع به جلسه امروز شد، بعضی از دوستان پیشنهاد می‌كردند كه خلاصه شما این جلسه را به تأخیر بیندازید چون در یك همچنین روزهایی ظاهراً دوستان و رفقا قصد سفر و مسافرت و این‌ها دارند و ما كه خُب حالا هر وقتی شد ما كه آدم بیكار و چیزی هستیم و كاری نداریم، حالا می‌گذاریم برای یك وقت دیگر و این‌ها.

 ولی من با توجه به شرائط خودم وقتی كه ملاحظه كردم دیدم كه بنده دیگر تا ماه رمضان فرصتی ندارم. بله!! گفتند كه ... خُب حالا ما در امروز قرار می‌دهیم، دیگر حالا هر كسی كه از دوستان ما توفیق زیارتشان را پیدا كردیم، خُب می‌بینیمشان، و هر كسی هم كه پیدا نكردیم إن‌شاءاللَه كه از دعای آنها محروم نخواهیم بود، ولی ظاهراً مثل اینكه برخلاف آنچه را كه مطرح شده عنایت و لطف دوستان خیلی نسبت به حقیر و خَب البتّه بنده كه خُب اینجا چیزی نیستم نسبت به راه و نسبت به مكتب فراتر از

 این است كه ما یك همچنین مطالب و تصورات و تخیلاتی داشته باشیم.

 عرض كنم كه سؤالی كه فرمودند:

آیا هنگامی كه روزه هستیم می‌توانیم با نوك زبان آب برنج را بچشیم تا مقدار نمك آن را بفهمیم؟

بله! اشكالی ندارد. بعضی وقت‌ها می‌توانید بیشتر از چشیدن و این‌ها هم، تا وقتی كه از گلو پایین نرود ایرادی ندارد. منتهیخُب باید بیرون ریخت و این‌ها؛ هنگام چشیدن ایراد ندارد؛ از گلو پایین رفتن ایراد دارد.

هنگام عذر شرعی آیا می‌توان از یك در وارد مسجد شد و از دری خارج بشویم یا نه؟

نه! بهتر این است كه خارج نشویم، چون در آنجا خود ورودش ایراد دارد.

اگر هدیه عطر یا ادكلن به خانمی بدهیم و نمی‌دانیم در خارج از منزل استفاده كند، وظیفه ما چیست؟

خُب اگر ندانیم اشكال ندارد، امّا اگر بدانیم نه، نمی‌شود.

در زمان عذر شرعی تا كدام حد و مرز حرم امام حسین علیه‌السلام یا حضرت علی یا حضرت ابوالفضل می‌توان رفت؟

عرض كردم در همان جایی كه جزو خود ضریح مطهر در آن فضایی كه هست و دیده می‌شود در آن فضا می‌شود، فرض كنید كه من باب مثال بلا تشبیه، بلا تشبیه، اگر این ستون را در اینجا ملاحظه كنید آن به اصطلاح افرادی كه در اینجا نشستند از افرادی كه در آن فاصله هستند و این ستون برای آنها قابل رویت هست این ایراد دارد ولی اتاقهای دور، یا اینكه افرادی كه در اینجا هستند ایرادی ندارد، بنابراین در رواق‌هایی كه پشت حرم قرار دارد در آنجا ایرادی ندارد، مگر اینكه وقف مسجد بر آنها خوانده شده باشد، یعنی مسجد است؛ ولی اگر وقف نباشد، رواق باشد یا جایگاهی باشد نه، آن ایرادی ندارد.

حكم استفاده از صابونی را كه حاوی روغن كوسه است؟

اشكال ندارد، كوسه ایراد ندارد، كوسه طاهر است، مرده‌اش هم طاهر است، آن به اصطلاح اشكالی ندارد. هیچ حیوان دریایی نجس نیست مطلقا.

آیا برای حل مسائل حقوقی گرفتن وكیل خانم برای خانم‌ها ایرادی دارد؟

خیر! ایرادی ندارد.

در امتحان كتبی حوزه جامعة الزهراء قم قبول شدم و خانواده‌ام در كرج ساكن هستند. آیا شما اجازه می‌دهید برای تحصیل به قم بروم و از خوابگاه استفاده كنم؟

باید رضایت پدر در اینجا مورد لحاظ قرار بگیرد. و همین‌طور نسبت به فضا و موقعیتی كه در آنجا هست باید تحقیق بشود؛ بنده در این مسأله اطّلاعات كافی ندارم، لذا نمی‌توانم نظر بدهم چون محیطها مختلف است.

پدرم حدود یك ماه است كه از منزل رفتند و نمی‌گویند كه كجا رفتند معمولا همین‌طور است، با اینكه می‌روند اطّلاع نمی‌دهند كه كجا می‌روند جواب تلفن نمی‌دهند، جواب پیام‌ها را خیلی دیر می‌دهند، آیا من برای مسافرت از ایشان باید اجازه بگیرم؟

خُب بله، بالاخره پدر جای خود دارد.

با توجه به اینكه قبلًا اجازه می‌دادند كه همه جا برویم؟!

خُب این دیگر ... هر شخصی وظیفه خودش را دارد.

سلام علیكم، آیا زن كه می‌گویند ناقص العقل و الایمان است سؤالهای چیزی می‌پرسند، بالاتر از حد، سؤالهای آسان از ما بپرسید، این‌ها سؤال‌های ... چطور می‌تواند به كمال برسد؟

ببینید بنده این قضیه را در یك جلسه قم عرض كردم. این مخدره این نواری كه مربوط به آن مسأله هست آن نوار را توجه كنند. این‌كه عرض كردم كه می‌گویند زن ناقص العقل است؛ عقل نه به معنای این عقل معارفی كه خُب الآن هست، نه این نیست. و بلكه به معنای این است كه خداوند در زن جنبه عاطفه و احساس و عطوفت را و رحمت را بیش از مرد قرار داده، این نكته را توجه كنید!!

 خلقت زن و مرد یكی است. به هر نقطه‌ای كه مرد می‌رسد به همان نقطه زن می‌رسد، و در این مسأله تفاوتی نیست حتی به اندازه سر سوزن. و ما اصلًا در روایات عجیب داریم روایاتی كه فرض كنید كه راجع به مقام و موقعیت حضرت زهرا سلام اللَه علیها هست. روایات عجیبی است كه بعضی از ائمه علیهم‌السلام می‌فرمایند: ما در مشكلاتی كه برایمان پیش می‌آید به مادرمان فاطمه زهرا سلام اللَه علیها توسل می‌كنیم. این چه مرتبه‌ای است كه امام صادق علیه السلام، رئیس مذهب تشیع و خودش صاحب ولایت كلیه و واسطه بین خالق و مخلوق، دارد این حرف را می‌زند. البتّه آن مشكلات مربوط به خودشان، نه مشكلات مربوط به این عالم جمعی و عالم كثرت. در مسائل خود و در عوالمی كه مربوط به خود امام علیه‌السلام است، نه مربوط به ماها، نه مربوط به این عوالم، این‌ها كه چیزی نیست، این‌ها

 زیر ناخن امام هم نیست، كل عالم وجود زیر ناخن امام هم نیست. آنچه را كه مربوط به خودشان و مسائل مربوط به خودشان در ارتباط با پروردگار و سیر در اسماء و صفات كلیه است، در آن مسائل توسل به مادرشان می‌كنند، این قضیه چیست؟ توجه كردید؟

 من در وقتی كه از سفر حجّ برگشته بودیم، شب‌ها مرحوم آقا در كربلا بودیم من حدود هفده سالم بود كه با آن اخوی بزرگتر از خودمان با ایشان حدود هجده سال و نیم و نوزده سالش بود، از سفر مكّه كه برگشته بودیم شب‌ها من می‌دیدم كه ایشان تقریبا سه ساعت به اذان بلند می‌شدند من از خواب بلند می‌شدم منتهی خودم را می‌زدم به خواب تا ببینم كه چه قضایایی می‌گذرد. چون اگر تكانی به خود می‌دادیم و نشان می‌دادیم صحبت آنها می‌رفت به جای دیگر، لذا صدایمان را درنمی‌آوردیم تا ببینیم كه این‌ها سه ساعت قبل از اذان نشستند بغل همدیگر چه می‌گویند! خلاصه و یك چیزهایی هم گیرمان آمد یك چیزهایی. از جمله خدا رحمت كند مرحوم آقا یك وقت اواخر عمرشان یكی دو سال آخر، یك وقت نشسته بودیم یك دفعه من یك حرفی را زدم. فرمودند: آقا سید محسن این را تو از كجا می‌دانی؟ گفتم: می‌دانید از كجا؟ از همان شب‌هایی كه من هفده سالم بود ... بعد گفتند: ای شیطان! خُب بگو ببینم دیگر چه. گفتم بقیه را نمی‌گویم. خلاصه آن چیزهایی كه قرار بود چیز بكنیم یك چیزهایی گیرمان می‌آمد و می‌شنیدیم.

 یك شب من دیدم كه در همان وقتی كه دارند با هم صحبت می‌كنند اتاق هم تاریك بود، مراعات ما را می‌كردند كه چراغ را روشن نكنند و این‌ها، دیدم مرحوم آقای حداد دارند می‌گویند به مرحوم آقا چون مرحوم آقای حداد یك سفر رفتند به مكّه، عمره هم نرفتند فقط یك سفر سفر حج رفتند دیدم دارند به ایشان می‌گویند: هر وقت من وارد مسجد النبی می‌شدم آنچنان فضای ملكوتی و ابهت و هیمنه حضرت زهرا سلام اللَه علیها مرا می‌گرفت كه دیگر مجالی برای فكر كردن به جای دیگر در من نمی‌گذاشت تا وقتی كه از مسجد می‌آمدم بیرون. یعنی حتّی به پیغمبر صلی اللَه علیه و آله هم دیگر نمی‌توانستند ایشان فكر كند، یعنی آن موقعیت و جلال و عظمت حضرت زهراء سلام اللَه علیها آنچنان نفس آن هم آقای حداد، او خودش دریایی از سعه و این‌ها بود می‌گفتند: چنان مرا می‌گرفت كه من دیگر آن‌قدر غرق می‌شدم كه تا وقتی كه در مسجد النبی بودم اصلًا نمی‌توانستم به چیزی فكر كنم، تا وقتی كه خارج می‌شدم و به بیرون می‌آمدم.

 این‌كه زن می‌گویند ناقص الایمان و ناقص العقل و این‌هاست به خاطر این جهت است: آن جنبه احساسی و عطوفتی كه در زن هست آن بر رفتار او تأثیر بیشتری دارد نسبت به مرد، نه اینكه تعقل ندارد،

 نه او هم عقلش هم عقل كامل، حتّی خیلی‌ها قضاوت بهتری می‌كنند نسبت به مردها، بسیاری از زن‌ها، بسیاری از چیزها را ما می‌بینیم در قضاوت‌هایشان، در مشاوره‌هایشان، در مطالبی كه با هم مطرح می‌كنند خیلی قوی‌تر، محكم‌تر و این‌ها. امّا از نقطه نظر عمل خارجی وقتی پای عمل می‌رسد، آن جنبه عاطفی و جنبه رأفتی كه خدا در زن بیشتر قرار داده به خاطر بچه، و تربیت و شوهرداری و .... این‌ها خُب بالاخره وسیله می‌خواهد، این‌ها بالاخره همین‌طوری كه نمی‌شود بكن و نكن فرض كنید كه یك كاری. این باید خودش به نحوی منزل را بگرداند، بچه‌ها را تحت سرپرستی قرار بدهد، و آن مرد نمی‌تواند این وظیفه را انجام بدهد، وظیفه مرد كار بیرون است و مسائل است، وظیفه زن هم كه خُب رسیدگی به واسطه همان لطافت نفس است، از این نظر تعبیر به ناقص العقل شده. ولی خُب بایست تعبیر یعنی منظور از آن عقل یك عقل عملی است كه در نهج‌البلاغه هم نسبت به این قضیه آمده. دوستان آن صحبت بنده را راجع به این قضیه مورد توجه قرار بدهند، توضیح در آنجا داده شده.

 نمی‌دانم چرا این دفعه امروز ما بیشتر راجع به مسائل مشكله مورد سؤال قرار گرفتیم!

همسرم به خاطر كارهایی كه انجام می‌دهم یا بعضی از كارها را كه انجام نمی‌دهم به من می‌گوید كه از تو راضی نیستم، همچنین به من می‌گوید: به من اجازه بده كه تا تجدید ... بعضی از مسائل و تكلیف بنده در قبال همسرم چیست؟

خُب شما بایستی كه اطاعت بكنید و وظیفه خودتان را انجام بدهید، حالا توقعات یك نفر برآورده نمی‌شود خُب آن یك مطلب دیگری است، آن دیگر بسته به آن كیفیت تفكّر او دارد. عرض كردم همه در یك سطح نیستند و خُب اشخاص در این قضیه متفاوت هستند، آنچه كه ما وظیفه داریم فرق نمی‌كند چه زن و چه مرد، زن و مرد وظیفه دارند هر كدام تكلیف خودشان را انجام بدهند و وظیفه خودشان را انجام بدهند و خودشان را هم گول نزنند و به خاطر مسائل و سلیقه‌ها قضایا را به نفع خودشان تفسیر نكنند و توجیه نكنند و بهترین قاضی هم خود وجدان انسان است كه آن می‌تواند قضاوت كند الآن در این زمینه به وظیفه عمل شده یا نشده.

تو با خدای خود انداز كار دل خوش دار \*\*\* به ره مگر نكند مدعی خدا بكند

 انسان باید آن راهی را كه برای او در نظر گرفته شده آن راه را ادامه بدهد و بداند كه آن راه بی‌فراز و نشیب نخواهد بود. و برای هر كسی پرونده خاص به خود او تعیین شده و تصور نشود گرچه ایده و بالاترین حد از مبانی كه برای ما گفتند در ارتباط با مسائل خانوادگی، محبت زائد و عشق به خانواده‌

 است، چطور اینكه بارها بنده این مطلب را از بزرگان خدمت دوستان عرض كردم؛ ولی در عین حال انگار خواست خدا و مشیت خدا فراز و نشیب در مسائل هست، این هست، این فراز و نشیب وجود دارد.

 در این فراز و نشیب است كه انسان یك چیزی گیرش می‌آید، در این است. یعنی در این قضیه است كه انسان یك چیزی گیرش می‌آید، یك چیزی می‌فهمد. پس بنابراین توقعی كه انسان همیشه یك زندگی یك‌نواختی داشته باشد كه آب از آب تكان نخورد، این یك توقع ناپخته‌ای است. بالاخره روزگار به دست ما و به قلم تقدیر ما نمی‌گردد، روزگار برای خودش روش خودش را دارد و افراد برای خودشان. امروز یك نفر با شما رفاقت می‌كند و فردا سر هیچرفاقت را به هم می‌زند. بعضی از همین افراد خُب ارتباطشان با ما یك قدری كم رنگ شده و فلان شده و فاصله گرفته، من به یك شخص می‌گفتم: من هر چه فكر می‌كنم كه من چه كردم كه این ارتباط سی ساله یك مرتبه قطع بشود، خُب به فكرم ...، خُب بگویید به من كه من آخر چه كردم در این چهكاری انجام دادم، توجه می‌كنید؟

 وقتی به همین راحتی، به همین راحتی یك ارتباط به این محكمی و سی ساله صاف قطع می‌شود، خداحافظ شما، شما اصلَا كی هستی؟ اصلًا شما كی هستی؟ خُب خیلی خَب ... خُب این چه چیزی را برای انسان می‌رساند؟ خیلی برای آدم مفید است. البتّه ممكن است یك مقداری سخت باشد ولی آن ور سكه‌اش این است كه دل به این اهل دنیا مبند، دل نبند. دل را جایی ببند كه هیچ وقت نمی‌توانی ازش جدا شوی، آن هم از تو نمی‌تواند جدا شود، آنجا دل را ببند. گرچه مسائل، مسائل سختی است ولی در پشتش خیلی مطالب هست. در این رفتن‌ها خیلی مسائل خوابیده، در این مرض‌ها خیلی قضایا خوابیده، در این دور شدن‌ها و فراق‌ها خیلی مطالب خوابیده، چیزهایی خوابیده كه با پنجاه سال نمازشب گیر آدم نمی‌آید.

 پنجاه سال شما نماز شب بخوانی، یك فراق، یك مرگ، یك مرض، یك ناملایمات، این را نمی‌دهد، آن جای خودش را دارد، نماز شب جای خودش را دارد، تأثیر خودش را دارد به جای خود. امّا آن تأثیر كندن، آن تأثیر جدا شدن، آن تأثیر چسباندن به یك ذات دیگر، آن تأثیر تعلق؛ آن با نمازشب پیدا نمی‌شود، آن با قرآن خواندن پیدا نمی‌شود، این‌ها می‌آید كمك می‌كند. این باید در پرونده انسان باشد، در این برنامه‌ای كه خدا قرار داده آن نقطه‌اش این است، آن نقطه‌اش این است و اگر انسان با آغوش باز این‌ها را پذیرا بشود و پذیرایی كند خیلی گیرش می‌آید. اگر دائما شروع كند داد و بیداد و هوار و این‌ها نه فایده ندارد، بالاخره روزگار هم كار خودش را می‌كند كاری با آدم ندارد، كاری ندارد،

 كاری با آدم ندارد.

 من واقعاً دارم عرض می‌كنم من بعد از پنجاه و شش هفت سال سن، دارم الآن عرض می‌كنمآن نمازی كه الآن می‌خوانم تا نمازی كه دو سال پیش با حیات والده می‌خواندم فرق می‌كند، تفاوت می‌كند. والده من خیلی به بنده تعلق داشت من سرم درد می‌كرد او قلبش درد می‌كرد، خیلی، ما نمی‌دانیم از میان این بچه‌ها چطور خلاصه، بله علی‌آباد هم یك شهری توجه می‌كنید. لذا بنده اصلًا حتّی مسافرت كه می‌رفتم به ایشان نمی‌گفتم، می‌ترسیدم اصلًا از وقتی كه می‌روم ایشان چیز است، دائما در اضطراب و فلان است و خُب ما واقعاً مقصر بودیم قاصر بودیم نسبت به ارتباط و خدمت به ایشان و امثال ذلك این‌ها خُب خیلی چیز بودیم.

 ولی همین ارتباط مادر اصلًا وسیله برای حركت انسان است، پدر وسیله برای راه انسان است. این همه تأكید ما داریم در اسلام، در تشیع، در دستورات بزرگان، در دستورات اولیاء، محبت به پدر، محبت به مادر به خصوص، مطالبی من از مرحوم آقا شنیدم، شخص آمده بود پیش ایشان آقا پدر و مادر من كمونیست هستند. ایشان می‌گفتند: به تو چه مربوط است كمونیست هستند، مانند یك شیعه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام باید بروی دست و پایشان را ببوسی، این‌ها را من شنیدم از ایشان، به تو چه مربوط است كه هستند، آنها خودشان می‌دانند با خدای خودشان، توجه می‌كنید؟ چه كار دارید؟ ما این‌ها را شنیدیم، یك همچنین تعبیراتی.

 بعد این قضیه حالا انسان ببیند خُب یك مادری دارد كه در یك همچنین شرایطی، با چه وضعی، با چه كیفیتی واقعا ما اگر توفیقكی هم خدا به ما داده باشد از سر همین‌ها بوده دیگر. از زحماتی كه این‌ها برای ما كشیدند و دورانی كه گذشته مسائلی كه بنده به یاد دارم، كه شاید تحملش برای زن‌های امروزی غیرممكن باشد، تحملش غیرممكن باشد. در عین حال ما در آن موقع به هوای اینكه می‌رویم بالاخره گاهی می‌آییم، می‌رفتیم مشهد دستشان را می‌بوسیدیم، پایشان را می‌بوسیدیم، خوش بودیم دیگه به اینكه بالاخره مادر داریم و این هم دعایش بالای سر ماست. ولی حالا كه رفته می‌بینم حالا وضعیت فرق می‌كند، انگار باید این قضیه انجام بشود، توجه می‌كنید؟ باید این قضیه انگار انجام بشود، باید این عُلقه هم كنده بشود.

 بله! انسان تا وقتی كه این‌ها هستند باید این‌ها را روی چشمش بگذارد تا جایی كه می‌تواند، ولی نباید دیگر توقع داشته باشد إلی ابد الآباد این‌طور باشد. نه خواست خدا وقتی كه هست بروند، تا وقتی كه هستند انسان باید طبق همان پرونده عمل كند، طبق همان دستور عمل كند، و وقتی كه رفتند خدا را

 شكر كند بر اینكه پرونده جدیدی برایش باز شده، خدا حالا آن ور سكه را می‌خواهد نشان بدهد حالا بیا به طرف من، تا حالا برای پدر و مادرت بودی، تا حالا زحمت می‌كشیدی، بسیار خُب اجرت را می‌دهم، همه را دادم تمام كمال به جای خود. امّا الآن همه‌اش هم نه، حالا بلند شو بیا این‌طرف سكه را تماشا كن، این‌طرف كاغذ را حالا بیا ببین، این عالم را بیا ببین، لذا اصلًا می‌گویی عجب! اصلًا نمازمان یك چیز دیگر بود این یك چیز دیگه است، توجه آن یك چیزی بود، خُب آن هم برای خدا بود، آن هم برای خدا بود. لذا این كه می‌گویند توحید مراتبی دارد، معرفت مراتبی دارد برای همین است‌ها، كه انسان این‌ها ... لذا همه این‌ها در جایگاه خودش و راستای خودش باید انجام بشود.

در مطلع انوار جلد دو دستورالعمل‌هایی آمده مثل ذكری كه علامه قاضی برای رفع دشمن آورده و دستور علامه حداد رحمة اللَه علیه كه خواندن سوره والذاریات برای حفظ و حرزی كه علامه حداد برای حفظ علامه طهرانی و فرزندانش نوشته بودند كه بسم اللَه الرحمن الرحیم در مربا آیا به ما اجازه انجام این دستور را می‌دهید؟

اشكال ندارد، می‌شود انجام داد.

از سال نود و یك وارد جمع دوستان شدم، بنده وقتی بیرون از دوستان با دیگران مواجه می‌شوم احساس سنگینی خواب و غیره می‌كنم در صحبت كردن دچار مشكل می‌شوم، تا حدودی قدرت حرف زدن و ایجاد مشكل می‌شود؟!

بله! این مسأله به همین كیفیت گاهی برای انسان به واسطه غلبه حالات اتّفاق می‌افتد. در بعضی از حالات روحی انسان قدرت برای ارتباط با دیگران را از دست می‌دهد، بیشتر نسبت به افرادی كه از محل متبرّكه زیارتی یا جایگاهی برمی‌گردند، تا مدت‌ها این توان ارتباط با دیگران را ندارند، البتّه این به صورت‌های مختلف ممكن است پیدا بشود، گاهی به صورت حال تهوع برای انسان پیدا می‌شود، مخصوصاً علامتش این است كه اگر در مسجدی برود، یا در حسینیه‌ای یا در جایی این حالت از بین می‌رود، فقط در وقتی كه در مجامع عمومی ظاهر بشود، یا افراد نامناسب و ناسنخیت با آن تماس پیدا كنند این حالت التهاب برای او پیدا می‌شود. یا لكنت زبان این‌ها همه مربوط به همین حالاتی است، البتّه ممكن است برطرف بشود و ممكن هم هست این بماند، این مطلبی نیست.

چه تفكری باعث می‌شود كه از فقر و تنگدستی خود و اطرافیان صبر و تحمل كنیم و آن را از طرف خدا ببینیم و این امر باعث یأس و ناامیدی از رحمت خدا نشود و چه عاملی باعث این پدیده می‌شود كه گروهی از انسان‌ها در نهایت امكانات و راحتی باشند و گروهی حتی برای نان شب خود در

 رنج و مضیقه باشند. آیا فقط ربطی به تلاش و كوشش دارد یا مسائل دیگری هم دخیل است؟

ببینید خُب این‌ها مطالبی است كه فقط یك قضیه نمی‌تواند در این مسأله دخیل باشد. این مسأله مسائل مختلفی دارد و جهات مختلفی دارد؛ بعضی‌ها آن ناتوانی خودشان را به پای تقدیر می‌گذارند و اینكه خُب نمی‌توانند به یك چیزی دسترسی پیدا كنند، بعضی‌ها خُب ممكن است به واسطه اشتباهاتی كه می‌كنند خودشان را در بعضی از مضیقه‌ها قرار می‌دهند و این را به پای تقدیر و سحر و جادو و این‌ها می‌اندازند، بعضی‌ها خُب به خاطر بعضی از خطاهایی كه انجام می‌شود یا بعضی از ارتباطات، آن راه و آن وضعیت را به هم می‌ریزند، بعضی‌ها به خاطر كار خلافی كه انجام می‌دهند راه رزق و روزی‌شان را به روی خودشان می‌بندند، بعضی‌ها هم كه خُب صلاح بر این است كه در همین وضعیت بمانند، این یك چیز طبیعی است، چیز خاصی نیست.

 شخصی در زمان رسول خدا صلی اللَه علیه وآله آمد سراغش و گفت: من فقیرم؟! حضرت فرمودند: ثروت برای تو مانع است و صلاح نیست! گفت: شما چه كار دارید من می‌خواهم ثروتمند بشوم، بعد هم شما حالا خواهید دید! ایشان فرمودند: خُب حالا خودت می‌خواهی بسم اللَه. برداشتند دو درهم به او دادند گفتند: با این دو درهم برو كار كن. بلند شد رفت كار كرد و نمی‌دانم یك بز خرید یك گوسفند خرید و شروع كردند زاییدن و فلان و كم‌كم زیاد و این‌ها شدند، دو درهم بیشتر به او نداده بودند، امّا این دو درهم، درهمی است كه باید این را نابودش كند، این است قضیه.

 حالا كه خودت می‌خواهی نابود شوی بسم‌اللَه، راه هست. یك آیه قرآن خیلی عجیب است، خیلی عجیب است. خلاصه این رفت و این گوسفند گرفت و فلان و این حرف‌ها و گله و دیگر آن كه هر روز می‌آمد در مسیر ... زیاد است لابد خودتان شنیدید هم، به اجمال می‌گویم، دیگر نتوانست به نماز پیغمبر صلی اللَه علیه وآله شركت كند و گله‌اش را می‌برد بیرون. دائما پیغمبر صلی اللَه علیه و آله می‌گفتند: كجاست؟ می‌گفت: حوصله ندارم فعلًا گوسفندها فلان است و گرگ می‌آید می‌خورد و مجبورم بیرون باشم و از این مسائل.

 یك روز مرحوم آقا به یك شخصی اتّفاقا از بستگان هم بود بعد هم فوت كرد آمد و اّول حالش خوب بود و فلان و این حرف‌ها، ورشكست شده بود، من به آقا گفتم: مثل اینكه هر وقت ورشكست می‌شود سراغ شما می‌آید؟ ایشان فرمودند: بله! ولی این دفعه آمده دیگر گفته دیگر مثل سابقم نیستم. خلاصه این كم‌كم كار و بارش گرفت و فلان و عصر جمعه دیگر كم‌كم نمی‌آمد، یك جلسه می‌آمد یكی نمی‌آمد. یك‌دفعه مرحوم آقا گفتند: چرا آقا جلسات عصر جمعه نمی‌آیید؟ گفت:

 فلانی حالا اسم نمی‌برم كه به آن اسمی كه معمولًا می‌گفتند، گفتند مرحوم آقا یكی از بستگان نزدیكش بودند، گفتند آقای مثلا فلانی اگر نیایم مرغ‌ها از مرغ‌كشی و جوجه‌كشی و فلان و این چیزها، مرغ‌ها از گُشنگی می‌میرند! مرحوم آقا هم گفتند: آقای فلان بگذار مرغ‌ها بمیرند، آمدن عصر جمعه را چرا داری از دست می‌دهی؟ بگذار مرغ‌ها بمیرند، تو داری خودت می‌میری، فكر مرغ‌ها را می‌كنی؟ تو الآن داری خودت را می‌كشی، تو الآن داری استعداد خودت را از بین می‌بری، تو الآن داری خودت را نابود می‌كنی و نابود هم شد، نابود شد. بعد یك مسائلی برای او پیش آمد و به یك كیفیتی خلاصه بله، ما را از دنیا رفتیم، از آن قسم شد.، رفت به آن كیفیت.

 باید بیایی، باید خودت را در این فضا قرار بدهی، باید خودت را در این جمع قرار بدهی، كه در این فضایی كه برای تو آماده شده بتوانی حركت كنی. جدا بشوی كم‌كم جدایت می‌كنند و در یك عالم دیگر. این شخص هم دیگر كم‌كم فلان و ... بعد پیغمبر صلی اللَه علیه وآله فرستادند دنبالش كه بروید از او زكات بگیرید و خُب این گوسفندانش زیاد شده و خُب رفت و آمد و این هم گوسفندان را آمده به دست آورده و فلان و به آن نماینده پیغمبر صلی اللَه علیهوآله گفت كه: نه! من خودم گوسفند می‌فرستم برای پیغمبر، تو حالا برگرد نماینده پیغمبر را رد كرد حالا بفرست، تو برگرد مدینه من خودم برای پیغمبر صلی اللَه علیه وآله می‌فرستم. بعد وقتی كه برگشت مدینه حضرت فرمودند: ای داد بیداد، گفتم این برای تو ضرر دارد. بعد آمده بود مدینه كه: یا رسولاللَه! حالا آن موقع نشد و حالا هر چه شما بفرمایید؟ حضرت فرمودند: ما یك چیز بیشتر امر نمی‌كنیم، نماینده من آمد نداد و من از تو دیگر قبول نخواهم كرد، و خُب خسرالدنیا و الآخرة. توجه كردید؟

 این مسأله به این كیفیت است، برای بعضی‌ها صلاح نیست كه این انجام بشود، بارها افرادی می‌آمدند پیش مرحوم آقا و بعد بنده با چشم خودم این مسائل را دیدم. مرحوم آقا می‌فرمودند: همین وضع زندگی كه تو داری الآن همین برای تو صلاح است و آنها بعد از یك مدتی الحاح كردند، اصرار كردند بر تغییر و بعد رفتند و خودشان قطع شدند. آیه قرآن عجیب است، این آیه عجیب هست، همیشه این آیه را در نظر داشته باشیم كه‌ مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً الإسراء، ١٨ وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعى‌ لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً الإسراء، ١٩ كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ وَ ما كانَ عَطاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً الإسراء، ٢٠ «هر كسی دنیا را بخواهد ما به او دنیا را می‌دهیم، خدا می‌گوید: ما به او دنیا را می‌دهیم ببینید پیغمبر صلی اللَه علیهوآله دادند بیا این دو درهم را بگیر، برو آخرتت خراب شد و كسی كه آخرت را بخواهد ما

 آخرت را برای او تقدیر می‌كنیم و بعد هم ... هر دو از ناحیه ما تأمین خواهد شد. خیال نكنید فقط آنچه را كه مربوط به آخرت است، آنچه هم مربوط به دنیاست آن را ما می‌دهیم، بسته به انتخاب و اختیار شماست كدام را می‌خواهید اختیار كنید» همین مطالبی كه عرض كردم.

خواهشمندم فردی را در تهران مشخص نمایید كه بتوانیم حضوری یا تلفنی سؤالات احكام را از ایشان بپرسیم یا مشورت‌ها و سؤالات را خدمت ایشان عرض كنیم؟

خُب در تهران بنده نمی‌توانم كسی را معرفی كنم كه اگر كسی سؤالی دارد به او رجوع كند. می‌تواند توسط همین وسایل ارتباطی كه فعلًا هست بیان كند و این بهتر است. چون گاهی اوقات دیده شده كه بعضی از مطالبی كه مطرح شده این مطالب یك اختلافات و یك تفاوت‌هایی پیش آمده و خود این موجب سؤال شده. الآن خُب هست وسایل هست، سایت هست، نامه هست، و خود بنده به سؤالات و به چیزهایی كه مربوط به احكام هست پاسخ می‌دهم.

 خواستم این را هم خدمت دوستان عرض كنم كه با توجه به موقعیتی كه برای بنده پیش آمده و تأكیدی كه اطباء و دوستان كردند، آن آمادگی و استعدادی كه ما سابق داشتیم نسبت به بیان مطالب و یا مثلًا پاسخ دادن‌ها و آن امثال ذلك، تبعاً الآن در یك محدودیت‌هایی بنده قرار دارم و لذا سعی می‌كنم كه از همین محدودیت برای آنچه را كه مورد نظر هست استفاده كنم، دیگر بیش از آن مقدار نمی‌توانم.

 خُب بنده سابق گاهی اوقات اتّفاق می‌افتاد در بیست و چهار ساعت هفده ساعت فقط تنهایی صحبت می‌كردم. خُب ولی الآن یك همچنین مطالبی دیگر نیست، و یك همچنین خلاصه آمادگی‌هایی دیگر نیست. فرض كنید از بیست و چهار ساعت هفده ساعت صحبت كردن و تازه بعضی از مجالس‌مان یك بعد از نصف شب شروع می‌شد، مجالسی كه با ادیان و مسیحیت و یهودیت و این‌ها داشتیم در كشورهای دیگر و خارج و این‌ها، خُب این الآن دیگر نیست یك همچنین به اصطلاح فرصتی یك همچنین مسأله‌ای.

 تبعاً بر این محذوریت خُب ما مجبور هستیم اكتفا كنیم به همانچه را كه از تألیفات و یا بعضی از پاسخ نامه‌هایی كه هست آنها را بدهیم. لذا از دوستان بنده تقاضا دارم كه مسائلی كه مربوط به مطالب خانوادگی هست، یا اینكه مسائلی كه به خواب و این‌ها هست مجالی برای پاسخ به این‌ها دیگر نیست. فقط مطالبی كه مربوط به مطالب عرفانی هست، یا مسائل عرض كنم كه احكام، احكام فقهی هست نسبت به آنها، به آنها پاسخ می‌دهیم و البتّه سعی بنده هم بر این هست كه اگر بتوانم فرصتی پیدا كنم یك قدری مبسوط تر به سؤالات پاسخ بدهم، یك قدری بازتر كنم، یك قدری ... آن بسته به حال و كیفیت‌

 به اصطلاح كمیت سؤالها دارد.

 البتّه همان‌طوری كه عرض كردم این هم همین است. بنده كسی را كه ... البتّه خُب بله، ممكن است بعضی از همین دوستانی كه می‌آیند از این‌ها در مجالس شركت می‌كنند، ممكن است سؤالات و این‌ها به آنها داده بشود و آنها پاسخ بدهند، اگر هم ندانستند. ولی خُب راه سهل‌ترش همین است كه سؤال به وسیله همین وسایل عمومی كه در اختیار هست قرار بگیرد، آن زودتر و سهل‌تر مطلب به نتیجه خواهد رسید.

پسری كه والدین او توانایی كمك برای هزینه ازدواج و تشكیل خانواده او را ندارند، آیا برای درآمد او كه می‌تواند با پس‌انداز چند ساله تأمین این هزینه‌هاشود، خمس تعلق می‌گیرد؟

عرض كنم كه این مطلب را هم بنده عرض كردم، كه نسبت به جهیزیه، افرادی كه آنها نمی‌توانند جهیزیه را در همان سال‌های آخر آمادگی برای ازدواج تأمین كنند، اشكالی ندارد كه جهیزیه را از سال‌های قبل تأمین كنند، و نسبت به همین‌طور مسأله حجّ هم همین‌طور هست، در مسأله حجّ باید و واجب است، واجب است بر بالغ كه دختر بالغ كه البتّه سن بلوغ را همان‌طوری كه عرض كردم برای دختر حدود چهارده سالگی در دختران نه نُه سالگی، و برای پسران كه پانزده سال تمام است؛ از اوّل بلوغ واجب است بر پسر و دختر كه برای رفتن به حجّ پس‌انداز كنند، همان‌طوری كه برای سایر امور زندگی پس‌انداز می‌كنند و حجّ مقدم است، باید پس‌انداز كنند كنار بگذارند چون ممكن است كه خُب یك نفر چند سال طول بكشد تا اینكه به آن حد نصاب برای رفتن برسد. نسبت به حجّ خیلی دقت داشته باشید، این‌طور نیست كه فرض كنید كه سن به سی چهل سالگی، پنجاه سالگی برسد از آسمان یك‌دفعه دری باز بشود و یك پولی، نه این‌طور نیست. باید از هنگام بلوغ و حتّی مطلب بالاتر از این است، منتهی حالا ما جرأت گفتنش را نداریم، این مقدارش را می‌گوییم كه واجب است برای پسر و دختر این كه برای حجّ خودشان یك صندوقی چیزی كنار بگذارند كه این به اصطلاح مبالغ به آن حد برسد.

 البتّه، البتّه نسبت به این قضیه خمس هم تعلق می‌گیرد. خمسش را كنار بگذارند بقیه‌اش را بگذارند در آن صندوق، این ایراد ندارد نسبت به این مطلب. و امّا نسبت به جهیزیه، اگر جهیزیه از چند سال قبل از ازدواج مثلًا سه چهار سال قبل از ازدواج، این بخواهد شروع بشود بعد چیز كنند این‌ها خمس ندارد؛ ولی اگر نه از دوران بچگی، مثلًا دیگر از دوران بچگی فرض كنید كه ما این ظرف را می‌گذاریم برای این كنار، یا این یخچال را می‌گذاریم كنار، یا آن قالی را فرض كنید كه از همان سه ساله بابا سه ساله حالا كو تا بزرگ شود، خُب خدا بزرگ است این نه، این خمس دارد. پس بنابراین اگر

 امكانات یك خانواده این است كه از سه چهار سال مانده به ازدواج اقدام بكنند این خمس ندارد چون دیگر در همان زمان است. ولی اگر از كودكی بخواهند این كار را انجام بدهند احتیاطاً البتّه بهتر است كه خمس را بپردازند. بله خُب دیگر اگر اجازه بفرمایید دیگر مرخص شویم.

مشكلاتی برای ما در زندگی پیش می‌آید هرچند با توجه به صحبت‌هایی كه تا حالا شنیدیم و فهمیدیم لازمه مسیر است، آزمایشات الهی البتّه در این حرفی نیست مشكل ماییم. من نوعاً تحمّلم كم است و بعضی از این مشكلات ممكن است تحمّلم را بالا برد ولی لطمه روحی و خاطرات بدی می‌ماند از اعمال خودم و كارهای اشتباه، این اشتباهات گاهاً از بین رفتنی نیست چه در وجود ما و دیگران.

البتّه خُب ببینید این مراقبه همین است معنایش، معنای مراقبه این است كه انسان مواظب باشد تا حد امكان نسبت به آنچه كه انجام می‌دهد این مخالف با دستورات الهی نباشد و بعد باید خودش را انسان به خدا بسپارد و همیشه آینده را نگاه كند. تفكّر نسبت به گذشته و به دنبال قبل گشتن برای سالك مضر است و باعث می‌شود حركت او متوقف شود. انسان اگر هم اشتباه كرده خدا هم پشت سرش بخشنده است، اشكال ندارد، مگر انسان نباید اشتباه كند؟

 راجع به فلان قضیه‌ای شنیدید در قضیه فوت بعد از مرحوم آقا به من اعتراض می‌كردند كه چرا شما بعد از فوت مرحوم آقا آمدی و آن‌طوری صحبت كردی؟ ما گفتیم كه آقا ما بعد از چیز ما قصد و غرضمان از صحبت این بود، این نبود، هی آمدند اصرار كردند نه آقا شما حتماً غرضت این بود! گفتم: آقا اصلًا خوب شد بنده غرضم این بود، حالا چه می‌گویید؟ اشتباه كردم، دلم خواست اشتباه كنم، اشتباه كردم حالا می‌گویم اشتباه كردم دارم پس می‌گیرم. نه! پس به حرف شما دیگر نمی‌شود اعتماد كرد، شما اشتباه كردید؟! گفتم: ا عجب! پس بفرمایید جناب‌عالی معصوم هستید كه بنده نباید اشتباه بكنم، معنایش این است دیگر. معنایش این است كه بنده چون اشتباه كردم پس الآن حرف‌های من دیگر قابل اعتماد نیست، خُب نیست كه نیست عمل نكن. ولی این حرف معلوم است كه شما صحبت‌هایتان، شماها و امثال شماها، شماها معصوم هستید هیچ وقت اشتباه نمی‌كنیددر هر زمان!

 نه آقاجان! ما شیعه فقط یك نفر را معصوم می‌دانیم بقیه همه خطاكار هستند. منتهی خدا به یك كسی این توفیق را می‌دهد كه اگر اشتباه كرده بگوید من اشتباه كردم، حرفم را پس می‌گیرم و افرادی را كه به اشتباه انداختم الآن از اشتباه درمی‌آورم. و خدا این توفیق را به شماها نداده است، كه اشتباه كردید بگویید ما اشتباه كردیم و الآن هم كه اشتباه می‌كنید بگویید ما داریم اشتباه می‌كنیم، این توفیق قسمت شما نشده.

 همه اشتباه می‌كنیم، چه اشكال دارد، كسی از ما التزام نگرفته كه اشتباه نكنیم، عناد نداشته باشیم، غرض، آن چیزی كه خدا نمی‌پسندد عناد است، ایستادن در مقابل خدا، آن را خدا نمی‌پسندد، وگرنه اشتباه، خُب خدا خودش ما را این‌طوری خلق كرده، خدا خودش ما بشر خلق كرده و بشر هم اشتباه می‌كند.

 پس بنابراین همان‌طوری كه بزرگان می‌فرمودند و مرحوم آقای حداد به بنده می‌فرمودند: سالك نباید به گناه‌ها و اشتباهات گذشته‌اش نگاه كند، باید به رحمت و امید خدا در آینده توجه كند، اشتباه كردی خدایا توبه كردیم استغفراللَه، درویش كن، چشمت را درویش كن و خلاصه زیرسبیلی رد كن. خدا هم می‌گوید باشد تو ما را این‌قدر قبول داری ما هم رد می‌شویم. آن‌چه كه هست و انسان می‌آید و می‌ایستد در مقابل حق و در مقابل واقع، و زیر بار نمی‌رود آن جای نگرانی دارد، آن جای ترس دارد. پس بنابراین ما به رحمت خدا مستظهر هستیم و باید همیشه رحمت او را مورد توجه قرار بدهیم، خدا هم از این بنده خوشش می‌آید. خدا از بنده‌ای خوشش می‌آید كه در نزد او خدا غول جلوه نكند، خدا از بنده‌ای خوشش می‌آید كه در نزد او یك خدای مهربان باشد.

 به قول مرحوم آقا می‌فرمودند: من این اللَه شناسی را كه نوشتم برای اینكه بیاورم بگویم بابا خدا را من آوردم گذاشتم در بغلتان، این‌قدر خدا را دیو تصور نكنید، این‌قدر خدا را غول تصور نكنید، این‌قدر از خدا نترسید، این‌قدر بین خودتان و خدا فاصله نیاندازید. خدا بغلتان است، دارد بغلتان می‌كند، خدا در كنارتان نشسته، خدا دارد با شما حرف می‌زند، خدا دارد با شما می‌خندد، من این خدا را می‌خواهم بیاورم در خانه‌ها، این خدا را می‌خواهم بیاورم در تفكّرات، در ذهن، در قلب، خدا رحمتشان كند و علتش هم این است كه این‌ها شناختند. آنهایی كه انسان را از خدا می‌ترسانند آنها خدا را نشناختند، این‌ها خدا را شناختند كه دارند راه را این‌طور برای ما باز می‌كنند، راه را نمی‌بندند، راه را دارند باز می‌كنند.

 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَه‌ الأعراف، ٤٣ حمد، شكر خدا را كه این مكتب را برای ما نشان داد و راه ما را به این مسائل باز كرد و آنچه را كه دیگران گرفتار هستند و ناراحت هستندو در فكر هستند خدا الحمدلله این چیزها را قرار نداد. فكر ما و ذهن ما و نفس ما را خدا، در راه و در طریق رسیدن به خودش إن‌شاءاللَه مستقر و پایدار بگرداند.

 اللَهمّ صلّ علی محمَّد و آل مُحمَّد